

اول ما را که ذکر به با خیر الیه اولسون این هم مسکن نواز است بتم بودیم و حق ما را
بهم اول مسکن نواز است نمک ذکر به خیر اولسون مراد مرشد که فیضش جدا اولسون
بیان در می ترسم از آنرا بی با ایمان که می بود ایمان خوار نشدن قدرم زما
ایده هر چه آید بودی و حضور نمازین سنگ ایرون خرابی بنم نماز که حضور
خطاب نمده در که هر چه بنامه در بر خود خود شیخ طیف زمان که می میگفت
کنند شیخ کین طیف ایرون که به ایلام تا با ما تو سکون چه کند سوز و سازین
جب سن سنگه که هم سوز و سازم به اول خطاب نمده در که هر که بعضی پیون
و کله سوز و ساز یا توب یا فتنه کتشی بر آب سوزم از که نه جایا منی
که یون آب اوز به برش اوزم تا که شود قرین صیفت مجاز من بنم
می زیم جب حق صیفت فرین اولور مراد الجاز قطره الحقیقه صیفت بن اولان
عشق قاری حق صیفت به مبدل اولور دیو که به و نکرده ایم و دیگر
کزین سوز که زمان سرشت حاقیت ما که از آن سر رفته است یارب
کی آن صبا بود که نسیم او حبه اول صبا چینی اس که ای که رای سوزن که در
شانه که کش خا ساز من ای که کی شامه می بنم کار سازم اولور مراد شیخ رحمان
دن کند و سنه هم طلب اندون بیان در سینه به بوند رایح معالسه در زاهد
چو از نواز تو گادی نسیم او ای زاهد چه که سکه نماز که به بر می حال اولان
در منی با شانه سوز و ساز من و بنم که اول اولون مست کردن سوز
و کرام مراد معادک عبادتدن ضایعنی ایرون بیان در حافظه عده
سوزت بگو خالق ای صفا حافظه دن مایندی آنکه خالق دی این صبا
باشه که دوست چه بود منم کوزار من بنم و منم ملاک اییدی دوست
اعایت اییدی شاه مراد مرشدن فیض طلایی در دشمنی دن مراد نفس

حزای ده با
صدا را که نه
سینه

جان شری
سینه

شاه بیلیغ
سینه

دوست دن مراد مرشدن فیض طلایی در دشمنی دن مراد نفس در دوست دن مراد
مراد روح در **و لایصا** خیر آنکه کفتم غم با صبیان اول قدر که غمی
طیب لب ایدم در مانا نگردد ترکین غم با صبیان مسکن عرب لرد مانا
ایده بل در رخ محبت بر صبر خود نیست محبت حقه سی کند و صبر ای اوزن
و کله یارب مبادا کام ز قیابان یاد آن رقیب لردن تراوی حاصل اولسون
مراد مرشدن جابندن محبت ما نقصان شایان اندون بیان در آن کل که
به ادم در دستت خاریست اول کل که هر دم به خارا النعم در گوشه نرم
باوت از غم لیبیان وی سکا بیل لردن نرم اولسون یارب امان
دن تا با ز بسید مایندی امان ویر تا که کور به خشم همان روی صبیان خشم
چشمی جب لردن یوزن که در دهنمان بیا که کفتم بر نهان در وی یاره و درک
نشان نشین در دراز طیبان طیب لردن در وی سکه اولور مراد مراد
مرشد در ای شکر آخیر خوان و صفت ای نعم آخیرتک و صلک خوان او
اوزه تا حبه با سیم از آن صبیان سجدید کن نصیب مراد اول اول خطاب
ضایع در حافظه کتشی شندای کتشی حافظه جانک دیوار سوز اولور ای که
شندید تو ای صبیان اگر اویب لردن بنون اییدی بوده و شیخ جابردی
حافظه جانک شد اس اولون که اویب لردن بنون اییدی **و لایصا**
ای روی ماه منظره که تو سهار حسن ای جانان که سنگ آبی صورت تو بزرگ
حسک تو بهاری در خال و خطه مکر الطفت و ممدار حسن سنگ خال صفا
لطیف مرکزی و حسک مدارای در مراد صیب اکرم اولون در دشمنی
کس نیست در جهان که ز صفت حبه نماز ای در حال حسی طیب
ز بهر حبه در چشم به خا ز بهنمان حضور سحر سنگ به خا و جلیکن

درج صفا

در احوال

صفا اولسون دن
حقیقت در